

روایت اهالی اندیشه از زیست فلسفی دکتر کریم مجتهدی

فلسوفی که رسم شهرت طلبی پیش نگرفت

یادمان

حمید حبیبی
خبرنگار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که سال‌ها میزبان دکتر کریم مجتهدی به عنوان یکی از اعضای هیأت علمی خود بود، این بار میزبان جمعی از اهالی اندیشه شد تا به مناسبت هفتمین روز درگذشت او، از سال‌ها تلاش فکری-فلسفی و فرهنگی دکتر مجتهدی یاد و قدردانی کند. تعداد قابل توجهی از شرکت‌کنندگان این مراسم، از شاگردان استاد مجتهدی محسوب می‌شدند که اکنون خود صاحب کرسی استادی در دانشگاه‌ها هستند.



دکتر رضا داوری اردکانی؛ یکی از فضیلت‌های او این بود که اهل تظاهر و خودنمایی نبود و رسم شهرت‌طلبی پیش نگرفت... دکتر مجتهدی همواره به این نکته مهم توجه داشت که فلسفه یک علم تخصصی نیست، بلکه مقام تفکر است...



عکس: آژانس عکس ایران



دکتر موسی نجفی؛ او به سنت فلسفی و فرهنگی ایران اعتقاد داشت و روی آن تعصب می‌ورزید؛ از همین رو هم از منتقدان هابرماس به‌شمار می‌رفت چرا که معتقد بود هابرماس برخورد مناسبی با فرهنگ ایران نداشته است



اهل تظاهر و خودنمایی علمی نبود



متفکری که زیست فلسفی داشت



فلسوفی که همیشه «دانش جو» بود



منتقد هابرماس بود



غرب‌شناس بود اما غرب‌زده نبود



دغدغه‌مند فرهنگ و آموزش ایران بود

دکتر رضا داوری اردکانی، استاد فلسفه و رئیس سابق فرهنگستان علوم، که نتوانسته بود در این گردهمایی حاضر شود اما پیامی ميسوس ارسال کرد که در این نشست قرائت شد.

او در فراهایی از این پیام، در توصیف مشی علمی و مرام اخلاقی استاد مجتهدی نوشت: دکتر مجتهدی که نواده مجتهد بزرگ و معروف تبریز و نوه دختری فرمانفرما بود، به فرانسه نرفته بود که آنجایی شود؛ بلکه رفته بود درس‌هایی از اروپا برای کشورش بیاموزد... یکی از فضیلت‌های او این بود که اهل تظاهر و خودنمایی نبود و رسم شهرت‌طلبی پیش نگرفت... دکتر مجتهدی همواره به این نکته مهم توجه داشت که فلسفه یک علم تخصصی نیست، بلکه مقام تفکر است... بیشتر آثارش از آن جهت که با زبانی بی تکلف نوشته شده است، می‌تواند کتاب درسی نیز باشد. مرحوم مجتهدی در زمره استادانی بود که به آموزش فلسفه اهمیت بسیار می‌داد. در محضر دکتر مجتهدی جز مسائل درس و بحث مطرح نمی‌شد.

این صفت که نشانه تعلق خاطر شدید به دانستن و آموختن و احترام به دانایی است و البته صاحبانش را به خلوت فلسفه حواله می‌دهد، بیشتر موجب علو قدر و شأن این استاد در میان اهل فلسفه شده است. روانش یاد که میراث معناییی از فلسفه برای ما باقی گذاشت.

دکتر غلامرضا اعوانی، استاد فلسفه و از رؤسای سابق انجمن حکمت و فلسفه ایران، با ذکر این نکته که دانشگاه‌های ما چنانکه باید و شاید از دکتر مجتهدی، بهره‌نبردند هر چند که پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به نحو احسن از تجربیات ایشان بهره‌مند شد، در ادامه به زیست فلسفی دکتر مجتهدی اشاره کرد و گفت: پیش استاد شنستن و زانو زدن، شرط فیلسوفان قدیم بود که دکتر مجتهدی از آن برخوردار بود.

وقتی دانشگاه بدون پژوهش شایسته زیستن نیست و این را در زندگی مرحوم مجتهدی به وضوح می‌دیدیم. تعریفی که ما از فلسفه داریم، در کتاب‌های دکتر مجتهدی به تمامه عیان می‌شود. دکتر مجتهدی فلسفی زندگی می‌کرد و دانشجویان را هم به این امر راهنمایی می‌کرد.

دانشگاه تهران تأسیس شد، فلسفه غرب هم وارد دانشگاه تهران شد و مرحوم مجتهدی سهم بسیار بزرگی در شکل‌گیری این فلسفه در ایران داشت. البته اهتمام ایشان به فلسفه غرب باعث نشده بود که فلسفه اسلامی را از مرکز توجه خود کنار بگذارد.

دکتر مهدی گلشنی، استاد فلسفه علم و از رؤسای سابق پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دکتر مجتهدی را از استادان مک‌نظیر در جغرافیای فکری ایران توصیف کرد و درباره شأن علمی و فرهنگی او گفت: دکتر مجتهدی معتقد بود جایی که فلسفه نباشد علم هم رشد نمی‌کند. فهم و درک مهم‌ترین مسائل خلقت و هستی از رهگذر فلسفه و علم محقق می‌شود. او معتقد بود ما معلمان فلسفه نباید فکر کنیم که به آخر یافته‌های علمی و پایان دانش رسیده‌ایم.

فیلسوف باید همواره «دانش جو» و جوینده دانش باشد.

همواره دانشجویانش را از نگاه تک‌بعدی به غرب و ضعف در خودباوری پرہیز می‌داد و بر فرهنگ ایرانی و به‌کارگیری واژگان فارسی تأکید داشت و این یک یادگار تاریخی از او برای ماست که باید همواره ارج نهاده شود. نکته دیگری که از مرحوم مجتهدی برای من برجسته است نقد خوب و پخته و جامع مرحوم مجتهدی نسبت به سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که همیشه تحسین کرده‌ام.

به عقیده مرحوم مجتهدی، سیدجمال یک سیاستمدار است نه فیلسوف.

دکتر موسی نجفی به عنوان رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی اعلام کرد که اتاق دکتر مجتهدی در این پژوهشگاه به «کتابخانه تخصصی فلسفه» بدل خواهد شد. او به مواردی اشاره کرد که دکتر مجتهدی روی آنها تعصب می‌ورزید البته با تأکید بر این نکته که تعصب کورگانه در مشی فکری زنده‌یاد مجتهدی جایی نداشت و این تعصب‌ها را برآمده از آگاهی و دانش و اصالت فکری ایشان برشمرد؛ با اینکه دکتر مجتهدی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط داشت اما روی به‌کارگیری زبان فارسی تعصب خاصی داشت. او به سنت فلسفی و فرهنگی ایران اعتقاد داشت و روی آن تعصب می‌ورزید؛ از همین رو هم از منتقدان هابرماس به‌شمار می‌رفت چرا که معتقد بود هابرماس برخورد مناسبی با فرهنگ ایران نداشته است. او همچنین روی مراسم مذهبی و آیینی هم تعصب داشت و معتقد بود امام حسین (ع) ابرمرد تاریخ و عاشورا، عمارت تاریخ بشریت است.

روى هويت و سنت‌های ایرانی هم تعصب داشت و همواره به همه تأکید می‌کرد که با غرور بگویید، من یک ایرانی مسلمان شیعی هستم. دکتر نجفی تحلیل محتوایی که از آثار دکتر مجتهدی به‌دست داد، چنین بود: دکتر مجتهدی شاید به این دلیل به ترجمه آثار فیلسوفان غربی اهتمام داشت که می‌خواست غرب‌شناسی را در مقابل شرق‌شناسی قرار دهد؛ شرق‌شناسی به‌دست داد، چنین بود: دکتر مجتهدی شاید به این دلیل به ترجمه آثار فیلسوفان غربی اهتمام داشت که می‌خواست غرب‌شناسی را در مقابل شرق‌شناسی قرار دهد؛ شرق‌شناسی بود که موازنه شرق و غرب برهم خورده است و نمی‌خواست که شرق در این زمینه ضعیف داشته باشد، به همین دلیل می‌خواست با نگاه ایرانی به فلسفه و تاریخ غرب بپردازد. او می‌خواست درک ما ایرانی‌ها در فضای انقلاب اسلامی نسبت به تجدید غرب یک درک مساوی، منطقی و معقول باشد. شاید این مهم‌ترین پیام دکتر مجتهدی برای نسل امروز ماست.

پای «علوم انسانی» چطور به دانشگاه باز شد؟

دیالکتیک ایمان و کیان

فلسفه علوم انسانی

دکتر سیدمصطفی شهرآیینی

رئیس پژوهشکده فلسفه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



در این گفتار روند شکل‌گیری دانشگاه‌ها در غرب را بررسی خواهیم کرد تا بتوانیم نسبت دانشگاه با علوم انسانی غرب را مورد مذاقه قرار دهیم و در نهایت این نکته را به بحث بگذاریم که در کشور ما دانشگاه با علوم انسانی چه ربط و نسبتی دارد و چرا با وجود تلاش‌هایی که در زمینه تولید علوم انسانی اسلامی و بومی می‌شود هنوز دانشگاه‌های ما در چنبره علوم انسانی غرب گرفتارند.

علوم انسانی در دانشگاه‌های قرون وسطی جایی نداشت

حدود ۲۰۰ سال پایانی قرون وسطی، از مجتمع شدن اسکول‌ها، «دانشگاه» پدیدار شد و مسیحیت توانست از این رهگذر خود را تئوریزه کند. امروزه اغلب فراموش می‌کنیم که دانشگاه در آغاز شکل‌گیری در غرب یک نهاد دینی بود و نهادهای سکولار به‌شمار نمی‌رفت. در قرون وسطی، کلام بر فلسفه سبطه داشت و دانشگاه برای حفظ وضع موجود شکل گرفت نه برای اعتراض به سبطه دین و کلیسا؛ بنابراین دانشگاه در آغاز نهادی کاملاً دینی بود. در واقع، چون نهاد مسیحیت از توسعه جهان اروپایی احساس خطر می‌کرد به فکر تشکیل نهاد منسجمی افتاد که متولی دفاع از دین باشد و به این منظور با تمجیح اسکول‌ها، «دانشگاه» را تأسیس کرد. از همین روست که وقتی تاریخچه دانشگاه‌ها در اروپا را بررسی می‌کنیم به «دانشگاه الهیات» به عنوان «دانشگاه اعلاء» می‌رسیم که دیگر دانشگاه‌ها در ذیل آن و دیگر علوم و دانش‌ها در خدمت به الهیات سامان یافتند چون بر این باور بودند الهیات تنها علمی است که باید از دیگر دانش‌ها خدمت دریافت کند. در

کهک اومانیت‌ها توانستند خود را از سبطه کلیسا خارج کنند. اومانیت‌ها به عنوان متفکران دوران نوزایی، دانشگاه را به دست گرفتند و با کنار زدن سبطه علوم الهی، باب «علوم انسانی» را در دانشگاه‌ها باز کردند. یکی از اشتباهاتی که ما در فهم اومانیتسم داریم این است که همواره اومانیتسم را پساهاگلی می‌فهمیم؛ یعنی آن را نشستن انسان به جای خدا تعبیر می‌کنیم در حالی که در دوران نوزایی اومانیت‌ها خدا را قبول داشتند، فقط می‌گفتند علوم انسانی هم در برابر علوم الهی باید تدبیر امور را به دست داشته باشد و در مدیریت جهان تنها به علوم الهی اکتفا نکنیم؛ بنابراین در آن دوران اومانیت‌ها کافر محسوب نمی‌شدند. در هزار سال قرون وسطی، تنها زبان لاتینی به عنوان «زبان» شناخته می‌شد و معتقد بودند دانایی و فرهیختگی مطلقاً در زبان لائتینی وجود ندارد. اما در دوره نوزایی «زبان» شاخصه اومانیت‌ها شد. زبان به مثابه عنصر سازنده هويت فردی در نظر گرفته می‌شد که دولت-ملت‌ها حول محور آن شکل می‌یابند و اینچنین به تدریج آلمانی بودن و انگلیسی بودن و فرانسوی بودن و... هويت می‌گیرد و متعاقب آن زبان‌های دیگر هم وارد دانشگاه می‌شوند. وقتی زبان شکل می‌گیرد، انسان اروپایی به مثابه «فرد سکولار» شناخته می‌شود؛ یعنی فردی که معتقد است دنیا تنها با دین اداره نشود و عقل بشری هم در مدیریت دنیا به کار گرفته شود. بنابراین مفهوم «سکولار» در آن دوران متفاوت از امروز بود. با چنین رویکردی به تدریج متون علوم انسانی در دانشگاه‌های غرب نوشته می‌شوند اما هنوز محوریت ندارند. در این دوره آکادمی‌ها، نهادهای مردمی محسوب می‌شدند که با نهادهای رسمی ارتباطی نداشتند.

اما نکته حائزاهمیت این است که کشور ایتالیا در سال ۱۳۵۰ میلادی دانشگاه‌ها با

دکتر غلامعلی حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی که اغلب او را به عنوان یکی از دانشجویان دکتر مجتهدی معرفی می‌کنند، درباره این قول شایع گفت: هیچ‌گاه دانشجوی دکتر مجتهدی نبودم اما همیشه به چشم یک استاد به او نگاه می‌کردم. قرار بود دکتر یحیی مهدوی استاد راهنمایم باشد اما برحسب یکسری اتفاقات، برای پایان‌نامه‌ام دکتر مجتهدی استاد راهنمایم شد. علاقه هر دوی ما به کانت، بعدها باعث نزدیکی بیشتر ما شد چنانکه هر بار اگر فرصتی دست می‌داد، باهم در این زمینه حرف می‌زدیم و کتاب‌هایی هم در این باره تبادل می‌کردیم.

ایشان با اینکه غرب‌شناس بود، اما هرگز دچار آفت غرب‌زدگی نشد. از سر تواضع هرگز خود را فیلسوف معرفی نکرد. شعار او این بود که «فیلسوف دانش جو است» و با همین عنوان کتابی هم تألیف کرد.

دکتر مجتهدی چون تمام مقاطع تحصیل خود را در فرانسه گذرانده بود، در ابتدای کار نوشتن به فارسی برایش آسان نبود اما با رغبت و همتی که داشت، خیلی زود بر این ضعف غلبه کرد و اصرار هم داشت که مطالبش را به زبان فارسی بنویسد زیرا معتقد بود که زبان ما باید با فلسفه اروپایی آشنا شود.



عکس: corbis

انسانی امروزه در دانشگاه‌ها مایم داریم چیزی جدا از علوم انسانی غربی نیست. «علوم انسانی اسلامی» اگر قرار است که شکل بگیرد باید با بازگشت ما به میراث خودمان باشد و شناخت خاستگاه علوم انسانی غربی می‌تواند در این راه به ما کمک کند.

مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر شهرآیینی است که در نشست «تأثیر دانشگاه در شکل‌گیری علوم انسانی ایران» در محل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ارائه شده است.

حالی که در عالم اسلام اصلاً تجربه سبطه Humanitus بر Diminutus را هرگز نداشتیم و هنوز هم نداریم. در غرب حدود ۲۰۰ سال سبطه مطلق الهیات بر تمام ارکان زندگی آدمی را داشته‌ایم، اما در عالم اسلام چون این تجربه اتفاق نیفتاده، علوم انسانی به مثابه تولد انسان مستقل در برابر انسان مؤمن، ظهور نکرده است. بنابراین علوم انسانی معطوف به او نیز چنان که باید در جامعه ما شکل نگرفته است. گویا همواره ما رفت و برگشت میان عقل‌گرایی و ظاهرگرایی را در عالم اسلام داشته‌ایم. به همین دلیل است که متقدم ما آنچه از علوم

علوم انسانی در جامعه ما هنوز در محاق و انزواست

دانشگاه در ایران در سال ۱۳۳۰ با «دارالفنون» شکل گرفت که امیرکبیر آن را بنا نهاد. خود امیرکبیر از دارالفنون به عنوان «مدرسه نظام» یاد می‌کرد؛ با این مأموریت که قرار است ادوات جنگی برای تقویت قوای دفاعی ناصرالدین‌شاه ایجاد کند. بنابراین اساساً بحث علوم انسانی در دارالفنون مطرح نبود چون دانشگاه را به مثابه «پلی تکنیک» می‌دیدند. این نگاه به دانشگاه تا به امروز هم در جامعه ما ادامه دارد تا جایی که وقتی از «علم» می‌گوییم آن را «علوم دینی» یا «علوم تجربی» تعبیر می‌کنیم و اساساً «علوم انسانی» را به عنوان علم به رسمیت نمی‌شناسیم. از همین روست که بر این باورم علوم انسانی هنوز هم در جامعه ما در محاق و انزواست.



بشر